

شماره یک سات ۱۰

پرچم هفتگی سال ۱۳۲۲

## راستی سردار اسعد را کشته اند؟

یکی از آشنایان نامه ای فرستاده از « دفاع » من درباره احمدی که در دیوان جنایی کرده بودم و در روزنامه اطلاعات خوانده است شادمانی و خشنودی نموده سپس مینویسد :

« عقیده خود شما درباره سردار اسعد چیست؟ راستی او را کشته اند؟ سردار چون از قهرمانان مشروطه بوده این مسئله از نظر علاقه شما بتاریخ مشروطه نیز مهم است . اینست میخواهم اصل عقیده تان را بدانم . ]



سردار اسعد دوم « سردار بهادر مشروطه » [

یک موضوع دیگر اینست : شما گفته اید : من از احمدی دفاع نمیکنم : آیا وکیل میتواند از متهم دفاع نکند؟. میتواند مخالف نظر و بیانات موکل اظهاراتی کند؟. این قبیل محاکمات که اتفاق میافتد و جلب نظر توده را میکند یک فایده اش همینست که خاطره ها را بسوی

## مسائل قضایی جلب میکند و در مجالس گفتگوهایی در این زمینه ها تولید میکند . امروزها در هر کجا این مذاکرات جریان دارد .

میگویم : من فهمیده خودم را درباره سرگذشت سردار اسعد در همان « دفاع » بمیان گزارده چیزی پنهان نداشته ام . چنانکه در آنجا گفته ام من دور نمیدانم که سردار اسعد را کشته باشند . چه سردار اسعد یکی از مردان سیاسی ایران بشمار میرفت و چون گذشته از شناختگی خانواده و جایگاهی که سردار ( خودش و پدرش و عمویش و برخی از خویشانش ) در نزد آزادیخواهان پیدا کرده بودند ، چون سردار از سران ایل بختیاری بشمار میرفت ، ناچار مرد توانایی بشمار میرفته و دشمنی او برای رضاشاه بیم آور بوده . پس دور نبوده که رضاشاه از او دشمنی و کینه توزی درباره خود فهمیده دستور کشتنش را داده باشد . چنانکه دستور کشتن کسان دیگری را از بختیاریان داده . در سیاست از این کارها بسیار رخ دهد .

اینست من « اتهام » را دروغ نمیدانستم و نمیتوانستم بدانم . بویژه پس از سخنانیکه دکتر شاهکار در روزهای آخرگفت ، در این زمینه که سردار اسعد در پی کشتن رضاشاه می بوده و اینست یک ده تیر و یک بیست تیر همراه خود میداشته که بهنگام دستگیری بدست آورده اند و اکنون در شهربانی میباشد . اینها زمینه را روشنتر میگردانید .

چیزیکه هست پرونده دلیلها باندازه ای که میبایست در بر نمیداشت . در پرونده گواهان که همان کارکنان شهربانی بوده اند پریشانگوییهای بسیار کرده بودند . سخنانی وارونه هم بسیار گفته بودند . با این گواهیها نمیشد کسی را کشنده کسی دانست و حکم بکشتن او داد .

این نکته را مردم نمیدانند که داوری یا قضاوت در کارهای جزایی بدو گونه تواند بود : یکی از راه فهم و باور خود قاضی ( قناعت وجدان ) دیگری از روی دلیل (دلیلها بیکه در پرونده هست) .

از روی قانون های ایران باید داوری از روی دلیل باشد نه از راه فهم و باور خود قاضی . در ایران چون « هیئت منصفه » نیست قانون نخواستہ قاضیان را در داوری آزاد گزارد . اینکه من گفته بودم با این

دلیلها نمیتوان کسی را « محکوم باعدام » گردانید از این راه بوده است .

چنانکه گفتم من دور نمیدانم که سردار اسعد را کشته باشند . ولی اینکه کشنده احمدی بوده و بهمان داستان که در پرونده گفته شده کشته است دلیلهایی باندازه که می بایست ، همراه نمی داشت . من نیز همین ها را گفتم . اینکه پرسیده اید آیا وکیل نمیتواند از متهم دفاع نکند وکیل باید فهمیده خود را بگوید . اگر می بیند گناه رخ داده نباید از راه انکار برآید . دفاع تنها انکارکردن نیست . در کارهای جزایی وکیل برای آنست که بمتهم ستمی نرود . گناه ناکرده بگردنش گزارده نشود . اگر گناهی کرده بیش از اندازه کیفر داده نگردد . ما اینها را از اروپاییان گرفته ایم ولی چون کارهای نیک است باید ارجش دانیم . با گناهکار هم باید دادگرانه رفتار شود .

شنبه ۳ مرداد ۱۳۲۱

پرچم روزانه شماره ۱۵۳ سال یکم

# شیخ خزعل خان و کارهای او

-۱-

کسانیکه زمانی در خوزستان مانده اند و از حال آنجا آگاه میباشند میدانند عربها که در آن استان نشیمن دارند از یک عشیره نمی باشند و نشیمن هاشان نیز در یکجا نیست ، و اگر کسی تاریخ ایشان را جستجو کند خواهد دید که درآمدنشان بخوزستان هم همگی در یک زمان نبوده ، بلکه هر گروهی در زمان دیگری و بعلت دیگری در آمده اند .

ما اگر از عشیره های گمنام چشم پوشیم و تنها دسته های بزرگی را که در تاریخ نامهاشان هست بدیده گیریم باید آنها را بسه دسته گردانیم :

۱ - اعراب حویزه و عشیره بنی طرف که در غرب خوزستان در شهرحویزه و در پیرامونهای آن نشیمن دارند و از رود کرخه استفاده مینمایند .

۲ - اعراب کعب که در جنوب خوزستان در شهر فلاحیه و در کناره های آن تا محمره پراکنده میباشند و از رود جراحی و همچنین از رود کارون بهره بر میدارند .

۳ - آل کثیر که در شمال خوزستان در میانه شوشتر و دزفول نشیمن دارند و از رود دز استفاده میبرند . اینها هر یکی تاریخ جداگانه ای دارند . اعراب حویزه پیش از دیگران بخوزستان درآمده اند و اگر بخواهیم این درآمدن ایشان را با ارقام نشان دهیم درست ۵۱۶ سال از آنزمان میگذرد . در زمان پادشاهی شاهرخ پسر تیمور لنگ سید محمد مشعشع که دعوی مهدویت داشت و دسته هایی از اعراب عراق را بر سر خود گرد آورده بنیاد حکومتی برای خود میگزاشت و در اینراه خونریزیهای بسیار مینمود در سال ۸۴۵ بحویزه تاخته این شهر را بگرفت و نشیمنگاه خود قرار داد و از همان زمان این دسته از اعراب در خوزستان جایگزین گردیدند . سپس نیز بنی طرف بکناره های کرخه درآمدند .

اما کعبیان آنچه از جستجوهای تاریخی بدست آمده در زمان شاه عباس بخوزستان در آمده و نخست یکدسته کوچکی بوده و در قبان که یک آبادی کوچکی در جنوب خوزستان ( در میان بندر معشور

و دامنه بهمنشیر ) بوده جا گرفته اند . در آنزمان در بصره افراسیاب پاشا نامی فرمانروایی داشت که دم از استقلال میزد و چون در آغاز پادشاهی شاه عباس ایران گرفتار جنگ با عثمانیان و ازبکان بود و در درون

کشور نیز در هر گوشه ای گردنگشی فرمان میراند ، افراسیاب پاشا از این گرفتاری ایران استفاده نموده قبان را بگشاد و کعبیان را که یک تیره ای از ایل خفاجه و از هواداران او بودند باینجا کوچانید که تا آخر صفویان و همچنین در زمان نادرشاه در همانجا میزیستند . ولی چون در سال ۱۲۶۰ نادر شاه کشته گردید و آن شورش و غوغا در ایران برخاست اینان که تا این زمان بشماره شان بسیار افزوده و اکنون یک عشیره انبوهی شده بودند از فرصت استفاده کرده بدورق ( همان جایگاه کنونیشان ) کوچیدند و در اینجا خودسرانه بنیاد زیست و فرمانروایی گزاردند .

آل کثیر دانسته نیست در چه سالی بخوزستان در آمده اند ، ولی ما آنها را از زمان صفویان در این سرزمین میابیم و چنین پیداست که پس از اعراب حویزه و پیش از اعراب کعب باینجا رسیده اند .

اما تاریخ اینها بسیار مفصل است و کسانی که میخواهند از آن آگاه گردند باید کتاب ( تاریخ پانصد

**ساله خوزستان )** که یادگار سفر خوزستان دارنده پرچم است بخوانند . مخصوصا سید محمد مشعشع داستانهای بسیار شیرینی دارد . دعوی مهدویت کردن ، هر زمان رنگ دیگری بسخنان خود دادن ، یا بتقلید قرآن آیه بافی کردن ، معجزه نشان دادن ، شریعت گزاردن ، هر یکی داستان شیرین دیگری میباشد مخصوصا اگر کسانی میخواهند ریشه کیش شیخی و دعوی سید باب را بدانند و از ارتباطی که در میان باطنیگری با عقاید ایرانیانست آگاه گردند باید آن کتاب را بخوانند و از داستانهای سید محمد آگاه گردند . سید محمد در واقع باطنیگری را با عقاید شیعه در هم آمیخته از رویهم ریخته آنها کیش خود را پدید آورده و آن یک نمونه ای از کارهای اینگونه مدعیان میباشد .

پرچم روزانه شماره ۱۵۴ سال یکم یکشنبه ۴ مرداد ماه ۱۳۲۱

# شیخ خزعل خان و کارهای او

- ۲ -

سید محمد مشعشع چون با پیروان خود از اعراب بحویزه در آمد در آنجا بنیاد فرمانروایی گذاشت و هفتاد سال او و پسرانش در سراسر خوزستان و بخشی از عراق فرمانروا بودند و استقلال داشتند تا در سال ۹۱۴ قمری شاه اسماعیل لشکر بخوزستان برده و در یک جنگ خونینی مشعشعیان را شکست داده کسان بسیاری را از ایشان بکشت و باین ترتیب استقلال آن خاندان پایان یافت . ولی سپس شاه اسماعیل حویزه و بخش غربی خوزستان را که عرب نشین شده بود بهمان خاندان سپرد که در آنجا حکومت کنند و بدولت صفوی فرمانبرداری نمایند و این ترتیب تا آخر پادشاهی صفویان پایدار بود که حکمرانانی از آن خاندان یکی پس از دیگری حکم می راندند و گاهی نیز بصفویان نافرمانی می نمودند و کار بجنگ و لشگر کشی می انجامید . نام « عربستان » برای خوزستان از همان زمان پیدا گردید زیرا این بخش غربی خوزستان که عرب نشین و در دست خاندان مشعشع بود با این نام یاد میگردید .

نادرشاه حکومت مشعشعیان را بکلی برانداخت و برای حویزه حکمرانی از ایرانیان فرستاد . ولی پس از مرگ نادر که شورش سختی در ایران برخاست مولانا مطلب نامی از ایشان سر برآورده دوباره در خوزستان فرمانروا گردید . ولی زمان کریمخان این مولا مطلب کشته شد و آن خاندان بیکبار ناتوان گردیدند که جز از شهر حویزه در دست ایشان نماند .

چنانکه گفتیم در همین هنگامها بود که کعبیان از قبان بدروق ( نشیمنگاه کنونیشان ) درآمده در آنجا نشیمن گرفتند . اینان تا دیر زمانی باستقلال زندگی مینمودند . اگر چه پادشاهی از میان خود نداشتند ولی رییس ایشان که شیخ المشایخ نامیده میشد دستگاه پادشاهی داشت بخصوص شیخ سلیمان نامی از ایشان کارهای بزرگی کرده و در تاریخ نامی از خود گزارده است همین شیخ سلیمان است که با کریمخان زند جنگ کرد ولی شکست یافته از جلو او بگریخت همچنین در زمان محمد شاه قاجار شیخ ثامر نامی با دولت نا فرمانی نمود و کار بجنگ و لشکر کشی انجامید و در اینجا نیز عربها شکست یافته بگریختند .

کوتاه سخن آنکه در خوزستان در بخشهای غربی و جنوبی آن نخست عربهای حویزه تسلط و حکومت داشته اند و سپس نوبت بعربهای فلاحیه رسیده که چیرگی پیدا کرده اند . در این میان آل کثیر در شمال خوزستان همیشه با گردنکشی و استقلال زیسته و با هر دو این خاندانها جنگ و دشمنی کرده و پس از مرگ محمد شاه ، شیخ حداد نامی از اینان هم بدعوی پادشاهی برخاست و خود را « شاه حداد » خواند

که بشوستر و آنجا دست یافت و هنوز داستانهای شیرین از پادشاهی چند گاهه او در میان شوشتریان رواج دارد .

این خلاصه ای از حال و رفتار عربهای خوزستان تا زمان ناصرالدین شاه است . در زمان این شاه دولت بخوزستان اهمیت بیشتری داد و این بود دست و پای عربها کوتاه گردید و همگی سر بفرمان دولت نهادند . هر عشیره ای در جای خود می نشستند و یک شیخی برای خود میداشتند . ولی بدولت مالیات میپرداختند و شیخها را دولت معین میکرد . در این دوره حال خوزستان بهتر گردید ولی در همان دوره است که خاندان خزعل بروی کار آمد و یک خاندان دیگری بخاندانهای فرمانروایی افزوده گردید و چون مقصود ما گفتگو از شیخ خزعل است داستان خود را از اینجا آغاز میکنیم . آنچه تا اینجا گفته ایم جز برای مقدمه نبوده .

پدر شیخ خزعل خان حاجی جابر در زمان محمد شاه از جانب شیخ ثامر شیخ المشایخ کعب حکمرانی محمره را داشت و چون در زمان ناصرالدین شاه دولت در خوزستان نیرومند گردید حاجی جابر که مرد هوشیاری بود سود خود را در آن دانست که دولتخواهی نشان دهد و این بود چنانکه فرمانبرداری از شیخ المشایخ مینمود ، بهنگامهای فرصت از کمک بمقاصد دولت نیز باز نمی ایستاد و کم کم کارش بجایی رسید که از میان همه مشایخ خوزستان در نزد دولت گرامیتر گردید . ناصرالدین شاه باو منصب میرپنجگی داد و سپس برتبه سرتیب ترفیع داد . همچنین لقب « **خان** » و « **نصرت الملک** » بخشید . عشیره باوی را که گردنکشی مینمودند بدست او سپرد .

در آنزمان کشتیهای انگلیس بآمد و شد در شط العرب تازه شروع کرده بودند . حاجی جابرخان با آنان نیز خوشرفتاری دریغ نمیداشت و این بود دوستی در میانه شان میبود و کشتی های انگلیسی درگذاشتن از جلو فیلیه که قصر حاجی جابرخان بود توپ سلام در میکردند و از قصر پاسخ او را با توپ میدادند .

بدینسان حاجی جابر زندگانی و فرمانروایی مینمود تا سال ۱۲۹۷ ( **یا در سال ۱۲۹۸** ) بدرود زندگی گفت .

پرچم روزانه شماره ۱۵۵ سال یکم دوشنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۲۱

# شیخ خزعل خان و کارهای او

- ۳ -

حاجی جابر خان هفت پسر داشت که نامهای آنها محمد ، عیسی ، مزعل ، حسن ، علی ، خزعل ، سلمان بود . پس از مرگ او دو پسر بزرگتر که شیخ محمد و شیخ مزعل بودند بر سر جانشین بکشاکش برخاستند شیخ محمد با آنکه بزرگتر بود عشیره محیسن که عشیره خاص حاجی جابر خان و خاندانش میباشد شیخ مزعل را باو برمیگزیدند و جانشین حاجی جابر را برای این میخواستند . شیخ محمد بتهران آمده بناصرالدین شاه شکایت کرد . ناصرالدین شاه بهواداری از او برخاسته فرمان حکمرانی محمره و سرحدات خوزستان را بنام او نوشت و او را روانه خوزستان گردانید . ولی چون عشیره محیسن او را نپذیرفتند کاری از پیش نتوانست برد و ناگزیر گردیده ببصره رفت و در آنجا بگوشه نشینی پرداخت و مزعل کار را از پیش برد . شاه نیز چون چنین دید پافشاری نموده این بار فرمان بنام مزعل فرستاد و لقب « **خان** » و « **نصرت الملک** » و رتبه سرتیپی که باز مانده از حاجی جابر خان بود باو داد .

مزعل همچون پدرش هواداری بدولت نشان میداد و با انگلیسیها نیز در نهان و آشکار ارتباط داشت . چنانکه دیدیم حاجی جابر خان نخست گماشته و زیردست شیخ المشایخ فلاحیه بوده ولی سپس در نتیجه دولتخواهی خود پیش آمده و بزرگتر گردید و در واقع جایگاه و نیرویش بیشتر از شیخ المشایخ شده بود و دولت او را بهمه مشایخ ( **بشایخ المشایخ** ) نیز برتر میگرفت .

مزعل نیز همان جایگاه را گرفت و در واقع یک خاندان دیگری پیدا گردیده شیخ المشایخ و دیگران را « **تحت الشعاع** » خود قرار داد . در آن زمان در خوزستان فوجهای سرباز برای پاسبانی و نگهداری نشیمن میگرفت . ناصرالدین شاه فرماندهی توپخانه و فوج سرباز محمره را نیز بمزعل خان سپرد و رتبه نظامی او را بالا برده فرمان « **امیر تومانی** » فرستاد . و نیز لقبش را معزالسلطنه گردانید اینها پیشرفتهای مهمی برای مزعلخان بود و بزرگی و شکوه او را چند برابر میگردانید در آنزمان بختیاریهها در شرق خوزستان نفوذ پیدا کرده و از سوی دولت مالیات آنجا سپرده بایلخانی بود که گرفته بدولت میپرداخت . بیشتر مشایخ عرب مالیات باو میپرداختند . ولی مزعل یکسره بدولت میپرداخت و چون کاردانی و خوش حسابی از خود نشان میداد ناصرالدین شاه از قصبه تا سرحد بصره و از اهواز تا محمره مالیات کلیه عشایر را که شش هزار خانوار بیشتر بودند جزو جمع او گردانید و در واقع این عشایر را نیز زیردست او ساخت .



## شیخ مزعل خان

مزعل خان کشتیهایی داشت که در کارون و شط العرب آمد و شد می کردند و از هر باره دست او بمال اندوزی باز بود و در واقع یک دستگاه پادشاهی کوچکی برای خود میداشت . لرد کرزن که در آنزمان بایران آمده و در خوزستان مزعل را دیده و در کتابش از او نام میبرد . مادام دیولافوا که همراه شوهر خود برای کندن ویرانه های شوش بخوزستان رسیده بخانه و اندرونی او راه یافته و در کتابش یاد بسیاری از او مینماید .

آنزمان خوزستان روز بروز اهمیت پیدا میکرد که از یکسو توجه دولت و از یکسو توجه دیگران بانجا بیشتر میگردد . زیرا در آن زمان بود که رود کارون برای کشتیرانی گشاده گردید و کشتیهای انگلیس و دیگران در آن رود بآمد و شد پرداختند و در نتیجه اینکار شهر کهن اهواز که چند صد سال پیش از آن ویرانه گردیده و از میان رفته تنها یک دهکده کوچکی از آن باز می ماند دوباره رو بآبادی گذاشت و این چون یک بندری برای کشتی های بازرگانی میباشد بازرگانان از همه جا رو آورده در اینجا نشیمن گرفتند و نظام السلطنه والی خوزستان آنجا را بنام ناصرالدین شاه « **ناصری** » نام گذاشت .

نیز در آنزمان بود که کاوشی در شوش آغاز گردید . در آنزمان بود که موضوع نفت مسجد سلیمان و اهمیت آن دانسته شد و توجه انگلیسیها باینجا جلب گردید . رویهمرفته اهمیت خوزستان روز افزون شده بود .